



یک پدر، یک دنیا افتخار ...

رفته ایم ولی مگر آن زمان ما قرارداد می بستیم که چه بدهند یا چه ندهند هدف ما فقط رضای خدا بود و هست، با این وضعیت اکنون ۱۰ دستگاه کامیون و تریلی هم اگر داشته باشیم حتی یک قدم هم نمی توانم آن ها را جابجا کنم ...

از او درباره زندگی اش می پرسیم که می گوید: سال ۶۲ ازدواج کردم و همسرم با رضایت کامل و با این که می دانست باید عصای زندگی ام باشد حاضر شد با من ازدواج کند و اکنون بسیاری از زحمات ام را همسرم متحمل می شود. او ۵ فرزند دارد که ۴ فرزندش پسر و یک فرزندش دختر است، او که ۲ نوه پسر و یک نوه دختری دارد کوچکترین فرزندش ۱۶ سال دارد. او اکنون امام جماعت مسجد محل را برعهده دارد و مانند خطبه هایی که بالای منبر دارد اشاره ای چند دقیقه ای به مسائل سیاسی دارد و می گوید: در زمان جنگ گروه های سیاسی اختلاف نداشتند اما اکنون گروه های اصولگرا اصلاح طلب هر کدام ده ها گروه شده اند. اگر چه پدر خانواده با چشم اعضای خانواده را نمی بیند اما آن ها به چشم دل همدیگر را می بینند و به یکدیگر عشق می ورزند. "فاطمه جوکار" همسر این جانباز نیز خدمت به این جانباز را افتخار می داند و "علی محمد" فرزند بزرگ این خانواده می گوید: من هم دوست داشتم دست پدرم را بگیرم و به مدرسه بروم، برخی اوقات که با پدرم به جایی می رفتیم بعضی می گفتند پدر فلاتی کور است البته من که می دانستم پدرم برای چه بینایی اش را از دست داده است همیشه به پدرم افتخار می کردم. او هم از برخی حرف و حدیث هایی که پشت سر جانبازان گفته می شود گلایه مند است و می گوید: برخی افراد زندگی جانبازان را ندیده درباره آن ها قضاوت می کنند وقتی پدرم مدام به در و دیوار می خورد اگر تمام دنیا را هم به او بدهند چه ارزشی دارد ...

متولد ۱۳۴۱ در روستای کوشک هزار شهرستان سپیدان استان فارس است که در ۳ سالگی پدر را از دست داده و یتیم می شود و در نوجوانی وارد بازار کار می شود، قبل از انقلاب وارد فعالیت های انقلابی شدم و اگر چه در روستا بودم روی دیوارهای روستا شعارهای انقلابی و مرگ بر شاه و درود بر خمینی را می نوشتم بعد از پیروزی انقلاب به عضویت بسیج در آمدم تا این که به سربازی رفتم و دوره آموزشی را در پایگاه هفتم شکاری شیراز گذراندم، البته قصد داشتم به جبهه بروم ولی اعلام شد که نیروی هوایی سرباز به جبهه اعزام نمی کند حدود ۴۰۰ نفر متقاضی بودند که به جبهه بروند ولی فقط ۴۰ نفر می توانستند به جبهه اعزام شوند البته فرمانده موافقت نکرد تا این که سرانجام با موافقت فرمانده در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۳ اعزام شدم بعد از عملیات بیت المقدس که آزاد سازی خرمشهر بود در غرب این شهر مستقر شدیم و قبل از عملیات رمضان حین دیده بانی دشمن گرای سنگر دیده بانی را گرفت و با خمپاره سنگر را هدف قرار داد بر اثر برخورد ترکش از ناحیه چشم مجروح شدم، مدت ۲۰ روز در بیمارستان خلیلی شیراز بستری شدم و قرار شد برای درمان به آلمان اعزام شوم که حدود ۴ ماه منتظر ماندیم تا اعزام شدم حدود ۴ ماه در آلمان بودم و چند نوبت عمل جراحی انجام شد که بی نتیجه بود. در سال ۶۳ خط بریل را یاد گرفتم و تاکنون نیز ۲ جزء قرآن را با خط بریل نوشته و صحافی کرده ام بعد از آن هم مدتی در دفتر سازی بنیاد جانبازان مشغول به کار بودم و پس از آن تا سال ۷۵ هم اپراتور مخابرات بودم تا این که جانبازان حالت اشتغال تعریف شد و دیگر سر کار نرفتم ...

او وقتی از کار بازنشسته شد شروع به درس خواندن کرد راهنمایی و دبیرستان را جهشی و طی ۳ سال خواند و دیپلم گرفت، بعد از آن تحصیل در حوزه علمیه را به صورت غیر حضوری آغاز کرد ... و از سال ۸۷ هم مدیریت خانه نور شیراز را برعهده گرفت. او می گوید: دنیا را با آخرت عوض نکرده و نمی کنم و اگر چه امروز برخی افراد حرف هایی درباره جانبازان می زنند و ممکن است بگویند برای رفاه و ماشین و ... به جبهه